

درس پنجم

سنت

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي
اِخْتَلَفُوا فِيهِ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»
(سوره نحل، آیه ۶۴)

قرآن اولین و مهم ترین منبع استنباط حکم شرعی است، اما برای استفاده از آن می بایست توسط پیامبر ﷺ برای مسلمانان توضیح داده شود. از این رو، روایات ارزشمندی از پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام در باب احکام فقهی برای ما باقی مانده که با تلاش و مجاهدت بزرگان شیعه حفظ، جمع آوری و نقل شده است. آیا همه اخبار و روایات به یک مقدار دارای اعتبارند؟ آیا متن همه روایات و اخبار به یک اندازه روشن و قابل فهم است؟

پس از قرآن مهم‌ترین منبع استنباط حکم شرعی، احادیث و روایاتی است که با تلاش و مجاهدت علمای بزرگ شیعه حفظ، جمع‌آوری و کتابت گردیده و تا امروز محفوظ مانده است. همچنین اکثر جوامع روایی (دایرةالمعارف‌های حدیثی) را فقیهان و محدثان و راویان بزرگ برای رفع نیازهای شرعی و فقهی گرد آورده‌اند.

با مراجعه به آیات ۴۴ و ۶۴ سوره نحل، درباره جایگاه سنت در تبیین احکام شرعی و نیز درباره رابطه کتاب و سنت تحقیق کنید.

بیندیشیم ۱



۱- تعریف سنت

سنت عبارت است از قول و فعل و تقریر معصوم علیه السلام. برای درک بهتر این تعریف واژه‌های کلیدی آن را شرح می‌دهیم:

■ **معصوم**: معصوم در نزد شیعه کسی است که عصمت او با برهان ثابت شده باشد؛ و کسانی که برهان بر عصمت آنان وجود دارد عبارت‌اند از: رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، فاطمه زهرا و ائمه اثنی عشر علیهم السلام.

■ **قول معصوم**: سخنانی است که معصوم در مقام قانون‌گذاری و بیان احکام فرموده است.

■ **فعل معصوم**: رفتار عملی معصوم است که در مقام عمل به احکام انجام داده است؛ برای مثال مناسک و اعمال حج که بسیاری از آنها از عمل رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حجة الوداع گرفته شده فعل معصوم شمرده می‌شود.

■ **تقریر معصوم**: اعمالی است که مسلمانان و مؤمنان در برابر معصوم انجام داده‌اند و معصوم آن عمل را تأیید کرده است؛ مانند اینکه خرید و فروشی انجام شود و معصوم با سکوت خود صحت آن را تأیید کند یا از جنس خریداری شده یا مبلغ شیء فروخته شده استفاده کند؛ که همین دلیل صحت معامله است.



به نظر شما چرا افعال و کارهایی که معصومان علیهم السلام انجام داده‌اند، منبع کشف احکام فقهی قرار گرفته است؟

۲- اعتبار سنت

اعتبار یا صحت انتساب حدیث به معصومین علیهم السلام به سبب عوارض و حوادثی که وقوع آنها محتمل بوده است، نیازمند تحقیق و بررسی است.

نگاهی به تاریخ اسلام به ما می‌گوید که در طی تاریخ عوامل مختلف دینی، سیاسی و اجتماعی وجود داشته که موجب می‌شده سودجویانی دست به تحریف و جعل روایات و انتساب آنها به معصومین بزنند. عواملی همچون تأیید یک مذهب خاص یا تحکیم سیاست حاکمه یا به دست آوردن سود مالی، در این جعل و تحریف نقش مؤثر داشته‌اند. از اینها گذشته، گاه عوامل طبیعی همچون فراموشی، اشتباه و عدم فهم صحیح راوی باعث تغییر کلام معصوم می‌گردیده است.

در اینجا به بیان شیوه بررسی سند روایات معصومین علیهم السلام و راه‌های رسیدن سنت به دست ما می‌پردازیم:

راه‌های وصول سنت

احادیث یا اخبار، از جهت طریقی که به دست ما رسیده‌اند به دو قسم کلی تقسیم می‌شوند؛ مقطوع‌الصدور و غیر مقطوع‌الصدور.

الف) خبر مقطوع‌الصدور به خبری گفته می‌شود که ما به صدور آن از معصوم قطع و یقین داریم. خبر مقطوع‌الصدور بر دو قسم است:

■ خبر متواتر؛ یعنی خبری که آن را در هر عصری، از زمان معصوم تا زمان عمل کردن و رجوع به آن برای استنباط حکم، گروه بی‌شماری از راویان، نقل کرده‌اند به گونه‌ای که کذب یا تحریف یا اشتباه آن محال باشد. برای مثال دو حدیث ثقلین و غدیر متواترند و کسی نمی‌تواند مدعی کذب و تحریف آنها باشد.

■ خبری که همراه با عواملی است که افاده قطع می‌کند: یعنی روایتی که اگرچه طریق آن به حد تواتر نرسیده است، اما نشانه‌هایی در آن وجود دارد که موجب قطع به صدور آن خبر از معصوم می‌شود. همچون روایاتی که منطبق با آیات قرآن یا عقل قطعی هستند. مثلاً درباره‌ی روزه مسافر، از امام صادق علیه السلام این روایت نقل شده است: «لَا يَصُومُ فِي السَّفَرِ»^۱. و چون مضمون این روایت منطبق با آیه «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ»^۲ است، موجب اطمینان فقیه بر صحّت صدور روایت می‌شود.

با کمک دبیر خود درباره خبری که همراه با عوامل و قرائتی است که افاده قطع می‌کند تحقیق کنید. آیا می‌توانید روایاتی را بیابید که منطبق با آیات الاحکام یا عقل قطعی باشند؟

فعالیت



واضح است که هر دو قسم خبر مقطوع الصدور حجت است، زیرا ما را نسبت به صدور آن از معصوم به یقین می‌رساند.

(ب) خبر غیر مقطوع الصدور (خبر واحد): به خبری که یقین به صدورش نداریم، خبر واحد می‌گویند. برای تعیین اعتبار چنین روایاتی، اصول و قواعدی وجود دارد که علم اصول فقه، علم درایه یا دانش درایت حدیث و دانش رجال متضمن بیان آن‌اند.

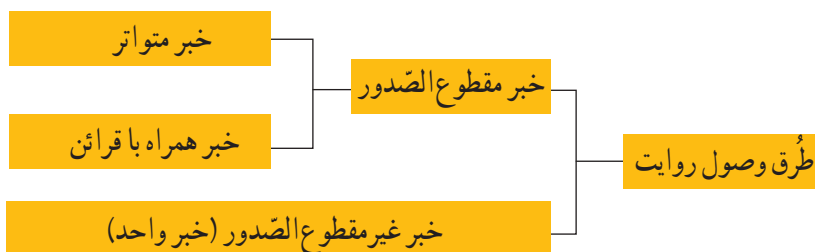
از این سه علم، هر یک پیش نیاز علم دیگر است؛ بدین معنی که علم رجال، که عهده‌دار بررسی تک تک راویان از جهت توثیق و تفسیق است، برای علم درایت حدیث این زمینه را فراهم می‌کند که حدیث را از جهت اطمینان به صدور یا عدم اطمینان به صدور تقسیم نماید؛ علم درایه نیز به نوبه خود این زمینه را برای علم اصول فراهم می‌سازد که روایت حجت را از غیر حجت جدا کند.

بنابراین برای بررسی سندی روایت، ابتدا به علم رجال مراجعه می‌کنیم تا فرد فرد راویان یک حدیث را از جهت موثق و غیر موثق بودن بشناسیم.

۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۹۸.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۴.

آنگاه به علم درایه مراجعه می‌کنیم تا با توجه به یافته‌هایمان از علم رجال، نوع حدیث را از جهت میزان اعتماد به آن حدیث و اطمینان نسبت به صدور آن از معصوم، معلوم کنیم.^۱ در مرحله سوم برای اینکه معلوم شود روایت مزبور با توجه به نوع آن حجیت دارد یا نه، به علم اصول فقه رجوع می‌نماییم.



۳- بررسی متن قرآن و سنت

اگرچه روش تحقیق درباره اعتبار و سندیت قرآن تفاوت زیادی با روش تحقیق درباره اعتبارسنجی سنت دارد، اما در بررسی و تحقیق درباره معنا و دلالت متن، هیچ فرقی میان این دو منبع نیست و قواعدی که برای بررسی دلالت هم سنت و هم قرآن به کار می‌آید یکسان است. زیرا جملات و تعابیری که در آیات و روایات وجود دارند، در دلالت خود بر معنا بر دو قسم اند: یا نص در آن معنا هستند و یا ظهور در معنا دارند.

هرگاه لفظی تنها بر یک معنا دلالت کند و جز آن هیچ معنای دیگری نداشته باشد، نص در آن معناست. اما اگر آن لفظ بر بیش از یک معنا دلالت کند، ولی دلالت آن بر یکی از معانی از سایر معانی قوی‌تر باشد، می‌گویند این لفظ ظهور در آن معنا دارد یا در آن معنا ظاهر است. در بررسی دلالت متن نص مشکل چندانی نداریم؛ زیرا با وجود تصریحی که در لفظ روایت یا آیه وجود دارد، هیچ شکگی نسبت به مراد و منظور آن باقی نمی‌ماند و به معنای آن قطع پیدا می‌کنیم. به عنوان مثال قرآن کریم درباره جهاد در راه خدا فرموده است:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ»^۲.

۱. در دانش درایت حدیث روایت را به انواع و اقسامی نظیر صحیح، حسن، موثق، ضعیف و... تقسیم می‌کنند.

۲. سوره بقره، آیه ۲۱۶.

از این جمله قرآن می فهمیم که جهاد بر مسلمانان واجب است؛ زیرا لفظ «كُنْتُ» نص در وجوب است و هیچ معنای دیگری درباره آن محتمل نیست و تنها منحصر در همین معناست. اما قرآن کریم در جای دیگری می فرماید: «أَقِمُوا الصَّلَاةَ»^۱. در این جمله از آنجا که «اقیموا» یک فعل امر است هم می تواند دلالت بر وجوب نماز داشته باشد و هم دلالت بر استحباب آن، اما از میان معانی و دلالات مذکور، دلالت فعل امر بر وجوب - چنان که پس از این خواهیم گفت - قوی تر است. لذا می گوئیم: «أَقِمُوا الصَّلَاةَ» ظهور در وجوب نماز دارد. ممکن است این پرسش به ذهن خطور کند که از کجا معلوم است که خداوند متعال در این آیه، از میان معانی صیغۀ امر، معنای ظاهر (وجوب) را قصد کرده باشد؟ در پاسخ می گوئیم: این به سبب وجود یک قاعده کلی عقلایی است که می گوید: «هرگاه شک کردیم که متکلم از کلام خود معنای ظاهر را قصد کرده است یا معنای غیر ظاهر را، سخنش را بر معنای ظاهر حمل می کنیم». به این قاعده «اصالة الظهور» گفته می شود.

بنابراین می توان این گونه نتیجه گرفت که امر «اقیموا» ظهور در وجوب دارد و اصل بر این است که در آیه مذکور نیز در معنای ظاهرش به کار رفته است، مگر اینکه قرینه واضحه خلاف آن را ثابت کند؛ و چون هیچ قرینه ای بر خلاف معنای ظاهر وجود ندارد پس این جمله دلالت بر وجوب نماز دارد.

بنابر آنچه گفته شد، در مبحث ادله لفظی بیشترین مباحث درباره کشف ظهور الفاظ است. از این رو دانشمندان علم اصول، قواعدی را برای تعیین و تشخیص ظواهر الفاظ وضع کرده اند که در درس های آینده با آنها آشنا می شویم.

بیندیشید و پاسخ دهید

- ۱ سنت را تعریف کنید و واژه های کلیدی آن را توضیح دهید.
- ۲ خبر مقطوع الصدور را تعریف کنید و انواع آن را بیان کنید.
- ۳ رابطه میان سه علم رجال، درایت حدیث و اصول فقه را توضیح دهید.

۱. سوره بقره، آیه ۴۳.

۴ دو اصطلاح نصّ و ظاهر و تفاوت میان آن دو را با ذکر مثال بیان کنید.

۵ قاعده اصالة الظهور چیست؟ آن را با مثال توضیح دهید.

۶ از الفاظ و تعابیری که زیر آنها خط کشیده شده، کدام یک نصّ و کدام یک ظاهر در بیان حکم شرعی است؟

الف) فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ.

ب) أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَاءَ.

ج) إِذَا نُوذِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ.

د) حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا.

هـ) فَمِ الْيَلِ إِلَّا قَلِيلًا.

دستشتم

امر و نهی

«وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (سوره نور، آیه ۵۶)

«يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ. قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا» (سوره مزمل، آیات ۱ و ۲)

در آیات و روایات دستورالعمل‌ها و گزاره‌های گوناگونی درباره موضوعات مختلف به ما رسیده است. اما آیا همه آنها احکام الزامی (واجب - حرام) را بیان می‌کند یا ممکن است در میانشان برخی الزامی و برخی غیر الزامی (مکروه - مستحب - مباح) باشند؟ معیار تشخیص آنها چیست؟

در بیان احکام شرعی؛ جملات عموماً به صورت امر و نهی یا باید و نباید ادا می‌شوند. دانشمندان اصول فقه برای استنباط حکم شرعی از این جملات، ضوابطی را بیان کرده‌اند که در این درس پس از آشنایی با بخشی از این ضوابط، نمونه‌هایی از برداشت حکم شرعی از اوامر و نواهی را می‌آوریم.

الف) تعریف امر و نهی

در علم اصول «امر» چنین تعریف شده است: «طلب انجام کار از سوی فرد عالی به دانی». به همین ترتیب نهی عبارت است از: «طلب ترک فعل از فرد عالی به دانی». براساس این تعریف، در اصول فقه، جملات امری که از دانی به عالی و یا از دو فرد هم‌سطح به یکدیگر صادر می‌شود، امر و نهی به شمار نمی‌آیند.

ب) انواع امر و نهی

امر و نهی به هر تعبیری که معنای مذکور را برساند محقق می‌شود. این معنا به شکل‌های زیر می‌تواند ایجاد شود:

۱- فعل یا صیغه امر و نهی: مثل «أَقِمُوا الصَّلَاةَ»^۱ و «لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۲.

۲- به صورت ماده امر و نهی: مثل «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^۳. در این آیه به جای آنکه گفته شود: «امانت را به صاحبش برگردانید» فرموده است: «خداوند شما را به بازگرداندن امانات به صاحبانشان امر می‌کند». یعنی به جای آنکه از جمله امری استفاده کند از لفظ (ماده) امر استفاده کرده است. همچنین در روایت است که «قَدْ نَهَىٰ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ بَيْعِ الْغَرَرِ»^۴ که به جای صیغه نهی از ماده نهی استفاده شده است.

۳- اسم فعل: مثل «عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ»^۵.

۱. سوره بقره، آیه ۴۳.

۲. سوره انعام، آیه ۱۵۲.

۳. سوره نساء، آیه ۵۸.

۴. حرز عاملی، محمدبن حسن؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۷۷.

۵. سوره مائده، آیه ۱۰۵.

۴- فعل مضارعی که به معنای امر یا نهی به کار رفته است: مثلاً در روایت است که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخصی که از روی فراموشی با بدن نجس نماز بخواند پرسیده شد و آن حضرت در پاسخ فرمود: «يُعِيدُ صَلَاتَهُ»^۱. (نمازش را اعاده می‌کند) یا باز هم از امام صادق علیه السلام نقل است که «لَا يُسَجِّدُ إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ»^۲.

معنای امر و نهی منحصر در این شکل‌ها نیست و هر شکلی از بیان که این معنا را برساند مشمول امر و نهی است و در اصول فقه به همه آنها صیغه‌های امر و نهی می‌گویند. بنابراین اصطلاح امر و نهی در ادبیات عرب با همین اصطلاح در اصول فقه متفاوت است.

در مورد هریک از صیغه‌های امر و نهی در اصول فقه دقت کنید. آیا می‌توانید برای هر کدام، مثال‌های دیگری در آیات و روایات بیابید.

فعالیت



در فارسی نیز فعل امر گاهی به صورت مضارع التزامی بیان می‌شود. برای مثال، در ماده ۴۹۰ قانون مدنی می‌خوانیم: «مستأجر باید در استفاده از عین مستأجره به نحو متعارف رفتار کند». این گونه افعال در عربی، اغلب به صورت امر غایب آورده می‌شوند. مثلاً قرآن می‌فرماید:

«لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَ مَن قُدِرَ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ»^۳

آنکه امکانات وسیعی دارد باید از امکانات وسیع خود انفاق کند و آنکه

تنگ‌دست است از آنچه خدا به او داده انفاق کند.

ج) دلالت امر و نهی

شکل‌های امر همگی ظهور در وجوب دارند و دلالت بر وجوب می‌کنند. چنان‌که نهی نیز ظهور در حرمت دارد. این دلالت، به حکم عقل است که اطاعت از امر خداوند متعال را لازم می‌شمارد؛ زیرا اقتضای رابطهٔ عبودیت و مولوت چنين است. چنان‌که همهٔ عقلا، اجابت امر

۱. کافی، محمدبن یعقوب، ج ۶، ص ۴۲۴.

۲. حرّ عاملی، محمدبن حسن؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۴۴.

۳. سورهٔ طلاق، آیهٔ ۷.

افراد بالاتر همچون رؤسا و فرماندهان را بر زیردستان الزام آور می‌دانند. مثلاً وقتی مدیری به کارمند خود یا فرماندهی به سرباز خود دستور می‌دهد که «فلان کار را انجام بده»، هر انسانی از این امر، لزوم و وجوب انجام آن کار را درک می‌کند مگر اینکه قرینه‌ای خلاف آن وجود داشته باشد. این بدان خاطر است که «امر» ظهور در لزوم و وجوب دارد. بنابراین هیچ مأموری نمی‌تواند با این عذر که «من گمان کردم انجام این کار خوب و مستحب است، نه لازم و واجب» از انجام مأموریت سر باز بزند و لذا چنین متخلفی مستحق تنبیه است؛ زیرا امر برای اثبات تخلف مأمور، به ظاهر جمله امری خود استناد می‌کند. پس از درک این مطلب، می‌افزاییم که شارع مقدس نیز برای وضع احکام اسلامی و سخن گفتن با مؤمنان، از همین قاعده استفاده کرده و هیچ روش جدیدی را در عالم تفاهم اتخاذ نکرده است؛ زیرا در غیر این صورت فهم صحیح کلام شارع ناممکن می‌شد.

بیندیشیم

با تدبیر در آیه شریفه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُبَلِّغَ قَوْمَهُ»، بیان کنید که اگر شارع مقدس با روشی غیر از آنچه در بین انسان‌ها معمول است سخن می‌گفت، چه مشکلی پیش می‌آمد؟ چرا؟



اما ظهور امر و نهی در وجوب و حرمت مشروط به شرایط زیر است:

- ۱- اینکه امر و نهی از سوی فرد عالی به دانی صادر شود. بنابراین وقتی ما مثلاً از خداوند متعال می‌خواهیم که «اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ»، دلالتی بر وجوب ندارد.
- ۲- همراه آن، قرینه‌ای که صیغه را به معنای استحباب یا کراهت یا اباحه منصرف کند، وجود نداشته باشد. مثل اینکه در روایت آمده است: «اغسل وجهك مرة فريضةً و أخرى إسباغاً»؛

صورت را یک بار برای وجوب و یک بار به عنوان اکمال، بشوی.

که با قرینه «إسباغاً» می‌فهمیم که امر «اغسل» در مورد شستن بار دوم، دلالت بر وجوب نمی‌کند، بلکه دلالت بر استحباب دارد.

۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۱۳.

فعالیت

با کمک معلم خود مشخص کنید در موارد زیر، فعل هر جمله دلالت بر وجوب دارد یا استحباب یا اباحه. دلیل هر یک را بیان کنید.

۱ فَاذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ.

۲ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا.

۳ وَقَتِي شَمَا بِهِ هَمَّ كَلَّاسِي خُودِ مِي كُوِيِيِد : مَدَاَدَت رَا بَدَه .

۴ پَدْرِي بَه فَرْزَنْد خُودِ مِي كُوِيِد : دَرْس بَخْوَان .

— آیا می توانید چند نمونه دیگر از افعال امر را که بر استحباب یا اباحه دلالت دارد، از قرآن یا احادیث ذکر کنید؟



تطبيق فقهی

در دو متن زیر که برگرفته از کتاب «المقنع» شیخ صدوق است نحوه استنباط احکام از اوامر و نواهی موجود در آیات و روایات مشاهده می شود :

۱ شیخ صدوق درباره حکم سهو در نماز می گوید :

إِذَا لَمْ تَدْرِ وَاحِدَةً صَلَّيْتَ أَمْ إِنَّتَيْنِ فَأَعِدِ الصَّلَاةَ.

وَإِذَا شَكَّكَتَ فِي الْفَجْرِ فَأَعِدْ، وَإِذَا شَكَّكَتَ فِي الْمَغْرِبِ فَأَعِدْ.

وَسُئِلَ الصَّادِقُ عليه السلام عَمَّنْ لَا يَدْرِي إِنَّتَيْنِ صَلَّى أَمْ ثَلَاثًا، قَالَ : «يُعِيدُ الصَّلَاةَ». قِيلَ : وَآيِنَ مَا

رُويَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : «الْفَقِيهُ لَا يُعِيدُ الصَّلَاةَ؟ قَالَ : إِنَّمَا ذَلِكَ فِي الثَّلَاثِ وَالْأَرْبَعِ».

وَرُويَ عَنْهُ عليه السلام : «إِذَا لَمْ تَدْرِ ثَلَاثًا صَلَّيْتَ أَوْ أَرْبَعًا وَوَقَعَ رَأْيُكَ عَلَى الثَّلَاثِ فَأَبِنِ عَلَى

الثَّلَاثِ. وَإِنْ وَقَعَ رَأْيُكَ عَلَى الْأَرْبَعِ، فَسَلِّمْ وَانصَرِفْ. وَإِنْ اِغْتَدَلَ وَهَمَّكَ، فَانصَرِفْ وَصَلِّ

رَكَعَتَيْنِ وَأَنْتَ جَالِسٌ».

وَإِنْ صَلَّيْتَ رَكَعَتَيْنِ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ ثُمَّ نَسِيتَ قُمْتُمْ قَبْلَ أَنْ تَجْلِسَ فِيهِمَا، فَقِي رِوَايَةَ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «فَلْيَجْلِسْ مَا لَمْ يَرَكَعْ وَ قَدْ تَمَّتْ صَلَاتُهُ، وَإِنْ لَمْ يَتَذَكَّرْ حَتَّى رَكَعَ فَلْيَمْنُضْ فِي صَلَاتِهِ فَإِذَا سَلَّمَ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ وَ هُوَ جَالِسٌ».

وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ سَهْوٌ، إِذَا حَفِظَ عَلَيْهِ مِنْ حَلْفِهِ سَهْوَةٌ بِاتِّفَاقٍ مِنْهُمْ، وَ لَيْسَ عَلَى مَنْ خَلَفَ الْإِمَامَ سَهْوٌ إِذَا لَمْ يَسْهُ الْإِمَامُ، وَ لَا سَهْوٌ فِي سَهْوٍ، وَ لَيْسَ فِي الْمَغْرِبِ، وَ لَا فِي الْفَجْرِ، وَ لَا فِي الرَّكَعَتَيْنِ الْأَوَّلَتَيْنِ مِنْ كُلِّ صَلَاةٍ سَهْوٌ، وَ لَا سَهْوٌ فِي نَافِلَةٍ، فَإِذَا اخْتَلَفَ عَلَى الْإِمَامِ مَنْ حَلْفُهُ، فَعَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ فِي الْإِحْتِيَاطِ الْإِعَادَةُ وَ الْأَخْذُ بِالْجَزْمِ».

٢ شيخ صدوق، همجنين به استناد آيات و روايات نهی از ربا، درباره حرمت این عمل و لزوم بازگرداندن مال ربوی می گوید :

إِعْلَمَنَّ أَنَّ الرِّبَا هُوَ أَنْ يَدْفَعَ الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ عَشْرَةَ دَرَاهِمَ عَلَى أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ أَكْثَرَ مِنْهَا، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تَبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ»؛ يَعْنِي أَنْ يَسْرُدَ أَكْبَلَ الرِّبَا عَلَى صَاحِبِهِ الْفُضْلَ الَّذِي أَخَذَهُ عَنْ رَأْسِ مَالِهِ، وَ رُوِيَ حَتَّى اللَّحْمِ الَّذِي عَلَى بَدَنِهِ، عَلَيْهِ أَنْ يَضَعَهُ^١.

وَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عليه السلام فِي مَنَاهِي النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله: «أَنَّهُ صلى الله عليه وآله نَهَى عَنْ أَكْلِ الرِّبَا وَ شَهَادَةِ الزُّورِ وَ كِتَابَةِ الرِّبَا»^٢.

١. شيخ صدوق، المقنع، ص ٣٧٣.

٢. شيخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ١٨، ص ١٢٧.

محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، مشهور به شیخ صدوق، در سال ۳۰۵ هجری قمری، در خاندان علم و تقوی، در شهر قم دیده به جهان گشود. پدرش از برجسته‌ترین علما و فقهای بزرگ زمان خود بود که در قم پرچم زعامت و مرجعیت را بردوش داشت. شیخ طوسی می‌نویسد: علی بن بابویه در نامه‌ای از حضور حسین بن روح، نائب سوم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، تقاضا کرد تا از محضر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بخواهد برای او دعا کند تا خداوند اولاد صالح و فقیه به او عطا نماید. پس از مدتی از ناحیه آن حضرت این گونه جواب رسید که به زودی از همسرت دارای دو پسر فقیه خواهی گشت؛ و بدین ترتیب شیخ صدوق به دعا و پیشگویی آن حضرت متولد شد.

شیخ صدوق نزدیک به عصر ائمه علیهم السلام می‌زیست و با جمع‌آوری روایات اهل بیت علیهم السلام و تألیف کتاب‌های نفیس و با ارزش، خدمات ارزنده و کم‌نظیری به اسلام و تشیع کرد. مشهورترین اثر او کتاب **من لایحضره الفقیه** است که از کتب اربعه حدیثی شیعه به شمار می‌آید.

او در سن ۲۲ یا ۲۳ سالگی پس از پدر بزرگوارش وظیفه نشر احادیث آل محمد صلی الله علیه و آله و هدایت امت را به عهده گرفت.

شیخ طوسی درباره شیخ صدوق می‌گوید: «او دانشمندی جلیل‌القدر و حافظ احادیث بود. از احوال رجال کاملاً آگاه و در سلسله احادیث، نقادی عالی مقام به شمار می‌آمد. بین بزرگان قم، از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات، مانند نداشت و در حدود سیصد اثر تألیفی از خود به یادگار گذاشته است.»

صدوق شاگردان فراوانی تربیت کرد که مبرزترین آنها برادرش حسین و همچنین فقیه عالی مقام شیخ مفید است. این عالم بزرگ در سال ۳۸۱ هـ. ق چشم از جهان فروبست و در شهر ری به خاک سپرده شد؛ محلی که امروز به گورستان ابن بابویه مشهور است و بزرگان بسیاری در آن به خاک آرمیده‌اند.

بیندیشیم و پاسخ دهیم

- ۱ امر و نهی را تعریف کنید.
- ۲ امر و نهی ظهور چه معنایی دارند؟ این ظهور چگونه قابل اثبات است؟
- ۳ شرایط ظهور امر و نهی را بیان کنید.
- ۴ بادقت در متن فقهی این درس، که از شیخ صدوق نقل شد، مواردی را که در آن، به استناد امر و نهی، یک حکم فقهی استنباط شده است، بیابید و ترجمه کنید.

درس هفتم

مفاهیم

وقتی شخصی می‌گوید «اگر همراه من تا خانه‌ام بیایی، فلان کتاب را به تو می‌دهم»، از این سخن او دو معنا فهمیده می‌شود. یکی اینکه «اگر بیایی کتاب را به تو می‌دهم» و دیگر اینکه «اگر همراه من تا خانه‌ام نیایی آن کتاب را نمی‌دهم». این معنایی است که در مکالمات روزمره مردم فراوان دیده می‌شود. اما آیا در آیات و روایات هم می‌توان چنین روشی را مشاهده کرد؟

آیا چنین برداشت‌هایی معتبر است و آیا می‌توان در استنباط احکام شرعی آن را به کار برد؟

این برداشت‌ها چند نوع هستند و چه شرایطی دارند؟

در برخی از جملاتی که میان افراد ردّ و بدل می‌گردد، علاوه بر معنایی که از مفاد عین کلام فهمیده می‌شود، از مضمون بیان نشده آن نیز معانی‌ای می‌توان برداشت کرد و به آن استناد نمود. مثلاً وقتی اعلام می‌کنند که «اگر برف بیارد مدرسه تعطیل است»، علاوه بر آنچه در مفاد این جمله وجود دارد، از مضمون آن هم معنای دیگری قابل برداشت است و آن اینکه «اگر برف بیارد مدرسه تعطیل نیست». مدلول جمله نخست را «منطوق» و مدلول جمله دوم را «مفهوم» جمله نخست می‌گویند.

همین روش در برداشت از آیات و روایات نیز به کار می‌رود. در واقع در بحث مفاهیم می‌خواهیم بدانیم که چه جملات و عبارتهایی مفهوم دارند تا اگر در آیه و روایتی چنین تعبیری به کار رفت، بتوان علاوه بر منطوق کلام از مفهوم آن نیز در استنباط حکم شرعی استفاده کرد. مثلاً وقتی در روایتی درباره نماز مسافر آمده است:

«إِذَا كُنْتَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي لَا تَسْمَعُ فِيهِ الْأَذَانَ فَقَصِّرْ»^۱

هرگاه به جایی رسیدی که دیگر صدای اذان شهر را نمی‌شنوی، نمازت را

شکسته بخوان.

منطوق این کلام گویای این مطلب است: هنگامی که از شهر خارج شدی زمانی به تو مسافر گفته خواهد شد که دیگر صدای اذان شهر را شنوی. اما این کلام مفهوم نیز دارد و آن اینکه «اگر در جایی هستی که هنوز صدای اذان شهر را می‌شنوی نمازت را شکسته نخوان».

حال سؤال این است که آیا تنها امر «قَصِّر» که در منطوق روایت است، حجت می‌باشد یا اینکه نهی «إِذَا كُنْتَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي تَسْمَعُ فِيهِ الْأَذَانَ فَلَا تُقَصِّر» - که مفهوم آن می‌باشد - نیز حجت است؟

در تعریف مفهوم گفته‌اند: «مفهوم همان مدلول التزامی جمله است»، در حالی که منطوق معنایی است که جمله به «دلالت مطابقی» بر آن دلالت می‌کند. درباره این تعریف تحقیق کنید.

فعالیت ۱



۱. حرّ عاملی، محمدبن حسن؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۷۲.

اکنون که منظور از «مفهوم» روشن شد، می‌افزاییم که به اعتقاد متخصصان علم اصول، اگر ثابت شود جمله‌ای مفهوم دارد، آن مفهوم بی‌تردید حجت است. به عبارت دیگر، حجیت مفهوم همانند حجیت منطوق است و برای هر یک از گوینده و شنونده قابل استناد و احتجاج می‌باشد. تنها بحث بر سر این است که کدام جملات دارای مفهوم هستند. لذا در ادامه به تحقیق درباره اقسام مفهوم می‌پردازیم که منظور از آن بررسی انواع جملات و کشف این نکته است که کدام قسم از جملات مفهوم دارند و کدام یک مفهوم ندارند.

اقسام مفهوم

در یک تقسیم کلی، مفهوم بر دو نوع است: مفهوم موافق و مفهوم مخالف.

۱- مفهوم موافق

مفهوم موافق عبارت است از «مفهومی که حکم آن با حکم موجود در منطوق یکسان است». بدین معنی که اگر حکم موجود در منطوق حرمت است، حکم مفهوم نیز حرمت است، و اگر وجوب است، حکم مفهوم نیز وجوب می‌باشد و ما این حکم را به «طریق اولی» کشف می‌کنیم.

مثلاً در قرآن درباره احترام به پدر و مادر می‌فرماید:

«فَلَاتُغْلُ لُهُمَا أَفٌّ»^۱.

در این آیه فرزند از گفتن «اف»^۲ به پدر و مادرش نهی شده، پس حرام است. و مفهوم موافق آن این است که امور شدیدتر از «اف» - مثل توهین و ناسزاگویی - هم به طریق اولی حرام هستند. چنان که دیدیم حکم مفهوم را به وسیله استناد به «طریق اولویت» به دست آوردیم. از این رو به مفهوم موافق «مفهوم اولویت» نیز گفته می‌شود و تردیدی نیست که این قسم جملات مفهوم دارند و تنها باید اولویت مفهوم بر منطوق ثابت شود. زیرا در بسیاری از موارد ادعای اولویت می‌شود، اما با دقت و تأمل بیشتر در می‌یابیم که این ادعا صحت ندارد.

۱. سوره اسراء، آیه ۲۳.

۲. اف اسم فعلی است که از جار را می‌رساند و آن کمترین حد توهین است. (رجوع کنید به تفسیر المیزان، ذیل آیه شریفه).

فعالیت ۲

با دقت در گفت و گوهای متداول میان مردم می‌توان نمونه‌هایی از کاربرد مفهوم اولویت را مشاهده کرد. این نمونه‌ها را بیابید و سه مورد از آنها را بیان کنید.

تطبیق فقهی

علامه حلی در کتاب «ارشاد الازهان» در باب لباس نمازگزار می‌گوید :

يَجِبُ سِتْرُ الْعَوْرَةِ فِي الصَّلَاةِ بِتَوْبٍ طَاهِرٍ — إِلَّا مَا اسْتُنْتِنَى — مَمْلُوكٍ أَوْ مَأْذُونٍ فِيهِ. فَلَوْ صَلَّى فِي الْمَغْصُوبِ عَالِمًا بِالْغَضَبِ، بَطَلَتْ.

در توضیح این کلام، درباره منبع این حکم گفته‌اند :

اِشْتِرَاطُ طَهَارَةِ الثَّوْبِ اِجْمَاعِيٌّ وَ كَذَا وَ جُوبُ كَوْنِ اللَّبَاسِ مَمْلُوكًا أَوْ مَأْذُونًا، وَ لِأَنَّ التَّصَرُّفَ فِي مَالِ الْغَيْرِ لَا يَجُوزُ إِلَّا بِإِذْنِهِ عَقْلًا وَ نَفْلًا، وَ لَا يَتَعَدُّ الْاِكْتِفَاءُ بِالِإِذْنِ الْفُحْوَى إِذَا أَفَادَ عِلْمًا. وَ مِنْهُ [مِنَ الْإِذْنِ] كَوْنُهُ لِمَنِ اشْتَمَلَ عَلَيْهِ الْآيَةُ الْكَرِيمَةُ كَالصَّدِيقِ : «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ»^۱. فَإِنَّهُ إِذَا جَازَ أَكَلَ نَفْسِ مَالِهِ وَ اِغْدَامِهِ بِالْكُلِّيَّةِ، فَالصَّلَاةُ فِي تَوْبِهِ الَّتِي هِيَ مِنَ الْعِبَادَةِ وَ يَخْضُلُ لَهُ الْأَجْرُ وَ الثَّوَابُ، مَعَ بَقَائِهِ عَلَى حَالِهِ مِنْ غَيْرِ نَقْصٍ وَ لَا تَغْيِيرٍ يَضُرُّ، بِالطَّرِيقِ الْأُولَى.^۲

۲- مفهوم مخالف

برخلاف مفهوم موافق، در مفهوم مخالف حکم موجود در منطوق، با حکم مفهوم یکسان نیست؛ بلکه در سلب و ایجاب متفاوت‌اند.

۱. سوره نور، آیه ۶۱.

۲. اردبیلی، احمد؛ مجمع الفائدة والبرهان، ج ۲، ص ۷۷.

مثلاً وقتی گفته می‌شود: «اگر گوسفند تذکیه نشده باشد، گوشتش را نخور»، از منطوق این کلام حرمت خوردن گوشت و از مفهوم آن «عدم حرمت (حلیت) خوردن گوشت گوسفند مذکّی» فهمیده می‌شود. پس حکم در منطوق، حرمت ولی در مفهوم حلیت است. مفهوم مخالف دارای اقسام متعددی است. به عبارت دیگر درباره انواع مختلفی از جملات ادعای مفهوم داشتن شده است؛ که ما در اینجا تنها به دو نوع از آنها که مهم‌تر از بقیه هستند می‌پردازیم.

الف) مفهوم شرط : جملات شرطیه از یک جمله شرط و یک جمله جواب تشکیل شده‌اند. از آنجا که حکم موجود در جمله شرطیه متوقف و معلق به وجود و حصول شرط است، بنابراین منتفی شدن شرط موجب انتفای حکم می‌شود؛ و این همان مفهومی است که در جمله شرطیه وجود دارد.

مثلاً در روایت آمده است که «إِذَا كَانَ الْمَاءُ قَدَرَ كُرٍّ لَمْ يُنَجِّسَهُ شَيْءٌ».^۱ مفهوم این کلام این است که چنانچه آب به قدر کر نباشد با برخورد به چیز نجس، نجس می‌شود. در این روایت اگر چه منطوق کلام درباره حکم آب کر بود، اما ما به وسیله مفهوم آن، حکم آب غیر کر (قلیل) را به دست آوردیم.

- شرایط مفهوم داشتن جمله شرطیه : برای اینکه جمله شرطیه دارای مفهوم باشد سه شرط لازم است :

۱- میان شرط و جواب ملازمه برقرار باشد؛ یعنی رابطه میان شرط و جواب اتفاقی نباشد. مثلاً وقتی صدای کلاغی می‌آید و در آن لحظه اتفاقاً واقعه شومی رخ می‌دهد، نمی‌توان گفت: «هرگاه صدای کلاغ بیاید، واقعه شومی رخ خواهد داد»؛ زیرا میان صدای کلاغ و واقعه شوم ملازمه نیست.

۲- جواب متوقف و مترتب بر وجود شرط باشد؛ یعنی وجود شرط سبب ایجاد جواب شود.

۳- سببیت شرط برای جواب، انحصاری باشد. یعنی جواب تنها با وجود شرط، موجود شود و سبب دیگری در تحقق آن دخیل نباشد؛ بنابراین وقتی گفته می‌شود: «اگر بخوابی وضویت باطل می‌شود»، نمی‌توان چنین مفهوم‌گیری کرد که «اگر نخوابی وضویت باطل نمی‌شود»، چون ممکن است سبب دیگری موجب بطلان وضو شود، زیرا سبب بطلان وضو منحصر در خوابیدن نیست.

۱. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۱، ص ۱۰۶.

فعّالیت ۳



روایت زیر را ترجمه کنید و توضیح دهید که چگونه امام صادق علیه السلام از مفهوم جمله شرطیه موجود در کلام امیرمؤمنان علیه السلام استفاده کرده است.

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الشَّاةِ تُذْبِحُ فَلَا تَحْرُكُ وَ يُهْرَأُ مِنْهَا دَمٌ كَثِيرٌ عَبِيطٌ؟ فَقَالَ : لَا تَأْكُلُ، إِنَّ عَلِيًّا علیه السلام كَانَ يَقُولُ : إِذَا رَكَضَتِ الرَّجُلُ أَوْ طَرَفَتِ الْعَيْنُ فَكُلْ»^۱.

ب) مفهوم وصف : هرگاه موضوعی که بر آن حکم بار شده است، دارای قیدی (زمانی، مکانی و...) باشد که در صورت انتفای قید مذکور حکم هم منتفی شود، این جمله دارای مفهوم است. مراد از وصف در اینجا هر قیدی است که بار می‌شود و تعلق حکم به موضوع مشروط به وجود آن قید باشد.

مثلاً در روایت، درباره کسی که از باز پرداخت قرض خود ظفره می‌رود آمده است که «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ»^۲ (دست کردن شخص دارا، ظلم است). در اینجا ماطله و دست دست کردن، مقید به غنی و دارا بودن است؛ یعنی حکم ظلم زمانی بر دست کردن و نپرداختن قرض بار می‌شود که قرض‌گیرنده توان بازپرداخت قرض خود را داشته باشد و مفهوم آن این است که «مطل الفقیر لیس بظلم».

یا وقتی در ماده ۹۸۹ قانون مدنی می‌گوید : «هر تبعه ایرانی که بدون رعایت مقررات، تابعیت خارجی تحصیل کرده باشد، تبعیت خارجی او کأن لم یکن است»، مفهومش این است که با رعایت مقررات، تابعیت خارجی او محقق می‌شود.

علمای اصول معتقدند که جملات وصفیه در اغلب موارد مفهوم مخالف ندارند، مگر اینکه قید و وصف مذکور شرط و سبب انحصاری برای حکم باشد؛ یعنی احراز شود که حکم بیان شده در آیه یا روایت، تنها زمانی به موضوع تعلق می‌گیرد و بر آن بار می‌شود که قید مذکور

۱. طوسی، محمد بن حسن؛ تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۵۷.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۳۳.

وجود داشته باشد. مثلاً در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است :

«الزَّكَاةُ فِي الْإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ السَّائِمَةِ»^۱

زکات به شتر و گاو و گوسفند بیابان چرّ تعلق می‌گیرد.

که مفهوم آن چنین است : «به شتر و گاو و گوسفند غیر سائمه زکات تعلق نمی‌گیرد». اما در بسیاری از موارد، این شرایط برای وصف وجود ندارد؛ مثلاً در قرآن در بیان احکام محرم و نامحرم، یکی از اقسام زنان محرم را این گونه نام می‌برد :

«وَرَبَائِكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ»^۲؛

یعنی دختران همسران که در دامن شما پرورش یافته‌اند.

در مثال مزبور نمی‌توان به مفهوم این جمله استناد کرد و حکم به نامحرم بودن «ربائبکم اللاتی لیس فی حجورکم» داد.

تطبیق فقهی

۱. علامه حلی در کتاب «قواعد» در باب احکام سجده می‌گوید :

وَيَجِبُ فِيهِ الْأِنْجَاءُ بِحَيْثُ يُسَاوِي مَوْضِعَ جَبْهَتِهِ مَوْقِعَهُ، أَوْ يَزِيدُهُ بِقَدْرِ لَبَنَةٍ لَا عَيْزُ.

مرحوم محقق ثانی در توضیح این سخن علامه می‌گوید :

وَتَنْقِيحُهُ أَنَّهُ لَا بَدَّ أَنْ يَكُونَ مَوْضِعُ جَبْهَتِهِ مُسَاوِيًا لِمَوْقِفِهِ أَوْ زَائِدًا عَلَيْهِ بِمِقْدَارِ لَبَنَةٍ مَوْضُوعَةٍ عَلَى أَكْبَرِ سَطُوحِهَا لَا أَزِيدُ، عِنْدَ جَمِيعِ أَصْحَابِنَا. لِرِوَايَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ السُّجُودِ عَلَى الْأَرْضِ الْمُرْتَفِعَةِ فَقَالَ : «إِذَا كَانَ مَوْضِعُ جَبْهَتِكَ مُرْتَفِعًا عَنْ مَوْضِعِ بَدَنِكَ قَدَّرَ لَبَنَةً فَلَا بَأْسَ»^۳.^۴ وَ مَفْهُومُ الشَّرْطِ يَدُلُّ عَلَى الْمُنْعِ مِنَ الزَّائِدِ.^۵

۱. قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲. دام‌ها معمولاً به دو طریق تغذیه می‌شوند : یا به وسیله چریدن در صحرا و یا به وسیله علوفه‌ای که صاحب آنها تهیه می‌کند. براساس این روایت، زکات تنها به نوع نخست تعلق می‌گیرد.

۳. سوره نساء، آیه ۲۳.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب؛ کافی، ج ۳، ص ۳۳۳.

۵. عاملی کرکی، علی بن حسن؛ جامع المقاصد، ج ۲، ص ۲۹۹.

۲ در متن زیر، علامه بر اساس مفهوم وصف موجود در روایت، عدم وجوب قلع درختان و ساختمان از زمین غیر را استنباط نموده است. مسئله مزبور در ذیل این مبحث طرح می‌شود که هرگاه فردی در زمین و ملک دیگری، از روی غصب و ظلم ساختمانی بسازد یا درختی بکارد، بر او واجب است که ساختمان و درخت را از زمین قلع کند.

إِذَا اشْتَرَى أَرْضًا فَعَرَسَ فِيهَا أَوْ سَنَى، ثُمَّ أَفْلَسَ قَبْلَ إيفَاءِ الثَّمَنِ وَ أَرَادَ الْبَائِعُ الرَّجُوعَ فِي أَرْضِهِ، فَإِنْ اتَّفَقَ الثُّرَمَاءُ وَ الْمُفْلِسُ عَلَى الْقَلْعِ وَ تَفْرِيعِ الْأَرْضِ وَ تَسْلِيمِهَا بَيْضَاءَ، رَجَعَ فِيهَا. وَ لَوْ امْتَنَعَ الثُّرَمَاءُ وَ الْمُفْلِسُ مَعًا مِنَ الْقَلْعِ لَمْ يُجْبَرُوا عَلَيْهِ، لِأَنَّهُ حِينَ الْبِنَاءِ وَ الْعَرَسِ لَمْ يَكُنْ مُتَعَدِّيًا بِهِمَا، بَلْ فَعَلَ ذَلِكَ بِحَقِّ. وَ مَفْهُومُ الْوُضْفِ فِي قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَيْسَ لِعِرْقٍ ظَالِمٍ حَقٌّ»، أَنَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ ظَالِمًا فَلَهُ حَقٌّ.^۱

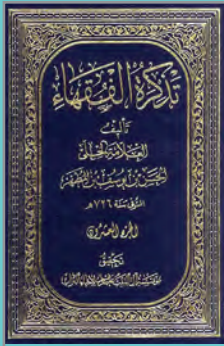
تاریخ فقه

حسن بن مطهر حلی معروف به علامه حلی از فقهای قرن هشتم هجری قمری و از برجستگان عالم فقه به شمار می‌رود. او با هوش و ذکاوتی که داشت، پیش از سن بلوغ به مقام اجتهاد رسید و با پشتکار و ممارست در علوم مختلف از جمله فقه شیعه و اهل تسنن، اصول، منطق، فلسفه، کلام و رجال صاحب نظر گردید و کتب فراوانی در این علوم به رشته تحریر در آورد که کثرت آنها اعجاب برانگیز است.

علامه این علوم را نزد برترین اساتید فراگرفت؛ علم فقه و اصول را نزد محقق حلی، دانش حدیث را در محضر سید بن طاوس و علوم عقلی را از خواجه نصیرالدین طوسی. او همچنین فقه اهل تسنن را از بزرگان همین مذهب آموخت که این از جمله امتیازات وی به شمار می‌رود.

علامه حلی پس از وفات استادش محقق حلی (صاحب شرایع) زعامت حوزه حله را، که در آن زمان مرکز فقه شیعه بود، برعهده گرفت و نخستین کسی است که با لقب «آیت الله» خوانده شده است. حضور او در دربار سلطان محمد خدابنده و مناظراتی که با علمای سایر مذاهب برگزار کرد، نقش مؤثری در رواج مذهب شیعه در ایران داشته است.

۱. علامه حلی، حسن بن یوسف؛ تذکره الفقهاء، ج ۱۴، ص ۱۴۳؛ با تلخیص.



علامه کتب زیادی در فقه از خود به یادگار گذاشته که معروف‌ترین آنها تذکرة الفقهاء، تبصرة المتعلمين و قواعد الاحکام است.

تنوع بخشیدن به تألیفات فقهی، بیان فقه در سطوح و قالب‌های گوناگون و براساس نیازهای مختلف، از ویژگی‌های این عالم جلیل‌القدر می‌باشد که او را در دنیای علم ممتاز نموده است.

ببیندیشید و پاسخ دهید

- ۱ با مثالی بیان کنید که مراد از «مفهوم» چیست؟ چگونه می‌توان از مفهوم کلام حکم شرعی را استنباط کرد؟
- ۲ مفهوم موافق را تعریف کنید و برای آن مثالی بزنید.
- ۳ متن فقهی مرتبط با مفهوم موافق را ترجمه کنید. در این متن، چگونه از «طریق اولویت» در استنباط حکم شرعی استفاده شده است؟
- ۴ مفهوم مخالف را با ذکر مثال تعریف کنید.
- ۵ شرایط مفهوم‌دار بودن جمله شرطیه چیست؟
- ۶ مفهوم وصف را با ذکر مثال توضیح دهید.
- ۷ نظر اصولیان درباره مفهوم‌دار بودن وصف چیست؟ توضیح دهید.
- ۸ حکم فقهی استنباط شده براساس مفهوم شرط و مفهوم وصف را در متن‌های فقهی درس بیان کنید.

دوره هشتم

عام و خاص، مطلق و مقید

ممکن است مدیر مدرسه دستور دهد که «دانش‌آموزان را به اردو ببرید».

آیا با وجود اینکه لفظ «همه» در این دستور به کار نرفته است می‌توان گفت که تمامی دانش‌آموزان مشمول آن هستند؟
آیا فضای حاکم بر مدرسه و نحوه بیان دستورات مدیر می‌تواند شما را در تشخیص منظور او در این باره کمک دهد؟ مثلاً شرایطی حاکم باشد که احتمال دهید منظور او تنها دانش‌آموزان ممتاز است.

آیا در احکام و دستورات خداوند نیز این مسئله وجود دارد؟
راه‌های تشخیص صحیح در این شرایط چیست؟

چنان که گفته شد، در مبحث ادله لفظی بحث اصلی بر سر یافتن ظهور الفاظ است. یکی از الفاظ و ترکیب‌هایی که در آیات و روایات در بیان احکام شرعی فراوان به کار می‌رود، تعبیری است که از آنها شمولیت و کلیت حکم فهمیده می‌شود؛ مانند آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (به همه پیمان‌ها وفا کنید). چنین جملاتی ظهور در کلیت و شمولیت دارند. در مثال مذکور، هرگاه شک کردیم که آیا برخی از انواع عقد و پیمان از دایره حکم کلی (یعنی لزوم وفای به عقد) خارجند یا خیر، به ظهور آیه تمسک می‌کنیم و می‌گوییم: حکم مندرج در آیه شریفه، شامل آن عقد نیز می‌شود؛ مگر اینکه دلیل خاصی آن عقد را از دایره شمول حکم خارج کند.

الفاظ و ترکیب‌هایی که ظهور در شمولیت و کلیت دارند بر دو نوع اند:
۱- الفاظ عام ۲. الفاظ مطلق.

در برابر الفاظ عام و الفاظ مطلق، الفاظ یا جملاتی نیز هستند که افرادی را از دایره شمول عام یا مطلق خارج می‌کنند. مثلاً پس از اینکه آیه کریمه، وفا به همه عقود را لازم شمرد، به دلیل خاصی برخی از انواع عقود مانند عاریه یا هبه را از دایره حکم به لزوم وفا، خارج می‌سازد. جمله دوم اگر در برابر عام قرار گیرد، به آن «مخصّص» گفته می‌شود و اگر در برابر مطلق باشد، «مقید» می‌گویند.

اکنون ابتدا به توضیح درباره عام و خاص و سپس درباره مطلق و مقید می‌پردازیم:

۱- تعریف عام و خاص

وقتی گفته می‌شود: «همه معلّمان را احترام کن»؛ تعبیر «همه معلّمان» لفظی عام است و دلالت می‌کند بر اینکه حکم لزوم احترام، جمیع افراد متعلّق «همه» (یعنی معلّمان) را دربر گرفته است. به عبارت دیگر از اینکه لفظ «همه» بر سر «معلّمان» آمده است، می‌فهمیم که حکم وجوب احترام شامل جمیع معلّم‌هاست، زیرا در زبان فارسی کلمه «همه» برای همین معنا وضع شده است.

بنابراین «عام» عبارت است از «لفظی که برای در بر گرفتن همه افراد متعلّقش وضع شده است».

اما در مقابل، الفاظی وجود دارند که دلالت بر شمول لفظ بر برخی از افراد متعلق خود

۱. «وضع» در اصطلاح یعنی قراردادن و اختصاص دادن یک لفظ برای یک معنا.

می‌کنند، یا حکم موجود در جمله، تنها شامل بعضی از افراد موضوع می‌گردد؛ به چنین الفاظی «خاص» می‌گویند.

مثلاً وقتی گفته می‌شود: «اَكْرِمَ بَعْضَ الْفُقَرَاءِ» حکم وجوب اکرام، همه فقرا را شامل نمی‌شود.

گاهی نیز الفاظی، عام را از شمولیت و عمومیت خارج می‌کنند، که در این صورت، عام ظهور خود را بر عمومیت از دست می‌دهد. مثلاً اگر پس از اینکه گفته شد: «همه فقرا را اکرام کن»، این جمله هم اضافه شود که «فقرا را فاسق را اکرام نکن»؛ جمله اخیر که به آن «مخصّص» گفته می‌شود، «همه فقرا» را از شمولیت انداخته است و آن را شامل برخی از افراد فقیر قرار داده که عبارت‌اند از «فقرا را غیر فاسق».

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که استدلال به عموم عام تنها زمانی جایز است و می‌توان به ظهور آن استناد کرد که درباره مخصّص‌های احتمالی، جست‌وجوی کامل به عمل آید و فقط پس از اطمینان از عدم آن، می‌توان به ظهور عام در شمولیت استناد کرد.

این بدان خاطر است که در تاریخ شریعت اسلامی، تبلیغ و تبیین احکام تدریجی بوده است؛ به گونه‌ای که در بسیاری از موارد حکم در ابتدا به صورت عام بیان شده، اما پس از فترتی از زمان با حکم دیگری تخصیص خورده است.

درباره حکمت تدریجی بودن تشریح احکام شرعی و همچنین نزول تدریجی قرآن تحقیق کنید.

فعالیت ۱



الفاظ عموم

از آنجا که ادله لفظی احکام شرعی (آیات و روایات) به زبان عربی هستند، برای آنکه بفهمیم کدام یک از الفاظ دلالت بر شمولیت می‌کنند و بر این معنا وضع شده‌اند، باید به آگاهان زبان عربی مراجعه کنیم. بر این اساس در زبان عربی الفاظ و تعابیری وجود دارد که دلالت بر عموم می‌کند، که در ادامه برخی از آنها را نام می‌بریم:

۱- لفظ «کَلَّ» که در زبان فارسی به «همه» و «هر» ترجمه می‌شود: مثل «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^۱.

۲- هر لفظی که به معنای کَل باشد؛ مثل: جمیع، عامه، کافه، تمام، دائماً و

۳- جمع معرّف به «ال»؛ یعنی اسم جمع که بر سر آن «ال» تعریف درآمده است، مثل «احترم العلماء».

۴- قرار گرفتن نکره در سیاق نفی یا نهی؛ یعنی در جمله، اسم نکره مورد نفی یا نهی قرار گیرد. مثال برای نفی همچون: «لَا شَرِيكَ لِلَّهِ تَعَالَى». و مثال برای نهی مانند: «لَا تَسْتَمُّ أَحَدًا». (به هیچ کس ناسزا مگو).

در معادل فارسی مورد اخیر واژه «هیچ» به کار می‌رود.

برای هریک از الفاظ عموم مثال‌های دیگری در آیات و روایات
بیابید.

فعالیت ۲



تطبیق فقهی

متنی که در زیر می‌آید، بخشی از کتاب الزوضه البهیه اثر شهیدثانی (شرح کتاب لمعه شهید اول) است. در این متن به خوبی چگونگی استناد به عام و خاص توسط این دو فقیه بزرگ و استنباط حکم شرعی از آن را مشاهده می‌کنیم. قسمت‌های داخل کمان اثر شهید اول و قسمت‌های دیگر، شرح شهید ثانی بر آن مطالب است:

(يَجُوزُ عِنْدَ الْأَضْطِرَارِ تَنَاوُلُ الْمُحَرَّمِ مِنَ الْمَيْتَةِ وَالْحَنْزِ وَغَيْرِهِمَا عِنْدَ خَوْفِ التَّلَفِ أَوْ حُدُوثِ الْمَرَضِ) أَوْ زِيَادَتِهِ.

وَ مُفْتَضَى هَذَا الْإِطْلَاقِ عَدَمُ الْفَرْقِ بَيْنَ الْحَنْزِ وَ غَيْرِهِ مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ فِي جَوَازِ تَنَاوُلِهَا عِنْدَ

۱. سورة انبياء، آیه ۳۵.

الاضطرار. وَهُوَ فِي غَيْرِ الْخَمْرِ مَوْضِعٌ وَفَاقٍ، أَمَا فِيهَا فَقَدْ قِيلَ بِالْمَنْعِ مُطْلَقًا، وَبِالْجَوَازِ مَعَ عَدَمِ قِيَامِ غَيْرِهَا مَقَامَهَا.

وَظَاهِرُ الْعِبَارَةِ جَوَازُ اسْتِعْمَالِهَا لِلضَّرُورَةِ مُطْلَقًا حَتَّى لِلدَّوَاءِ، لِعُمُومِ آيَةِ «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِنْهَاءَ عَلَيْهِ»^۱ أَلَدَّالَةٌ عَلَى جَوَازِ تَنَاوُلِ الْمُضْطَرِّ إِلَيْهِ، وَ الْأَخْبَارُ كَثِيرَةٌ فِي الْمَنْعِ مِنْ اسْتِعْمَالِهَا مُطْلَقًا حَتَّى الْأَكْتِهَالِ^۲.

تاریخ فقه

محمد بن جمال الدین مکی عاملی، معروف به شهید اول، از فقهای بزرگ امامیه در قرن هشتم هجری قمری است که در منطقه جبل عامل واقع در جنوب لبنان به دنیا آمد. وی در زادگاه خود به کسب معارف و فقه امامیه پرداخت، سپس برای تکمیل دانش و معارف به حله عراق مهاجرت کرد و از محضر فخرالمحققین فرزند علامه حلی کسب فیض کرد. سپس به بغداد رفت و به تحصیل علوم عقلی پرداخت. شهید اول علاوه بر فقه امامیه، بر فقه مذاهب دیگر نیز مسلط بود، تاحدی که از علما و اساتید اهل تسنن نیز اجازه روایت دریافت نمود.

معروفترین تألیف فقهی شهید اول کتاب اللّٰمعة الدمشقیة فی فقه الامامیه است که در عین جامعیت از موجزترین کتب فقهی شیعه به شمار می‌رود، به نحوی که هر یک از عبارات این کتاب بیان‌کننده نظر فقهی وی در یکی از فروع و مسائل فقهی است.



بر کتاب لمعه شروع بسیاری نوشته شده که شرح شهید ثانی به نام الرّوضة البهیة معروفترین آنهاست. این شرح، که متن اصلی کتاب لمعه را نیز در بر دارد از دیر باز تاکنون از جمله کتاب‌های درسی حوزه‌های علمیه بوده است.

۱. سورة بقره، آیه ۱۷۳.

۲. شهید ثانی، زین الدین بن علی؛ الرّوضة البهیة (شرح لمعه شهید اول)، ج ۷، ص ۳۲۹؛ باندکی تلخیص.

۲- مطلق و مقید

عام و مطلق، هر دو در نتیجه، دارای یک معنا هستند که همان شمولیت حکم برای جمیع افراد موضوع است. با این تفاوت که دلالت عام برشمول به واسطه الفاظ عموم است که برای معنای شمولیت و عموم وضع شده‌اند. اما دلالت مطلق برشمول از الفاظ وضع شده استفاده نمی‌شود، بلکه به وسیله شرایطی است که به آنها «مقدمات حکمت» می‌گوییم. این شروط عبارت‌اند از:

- ۱- گوینده در مقام تشریح و قانون‌گذاری باشد و از روی عقل و اراده و برای منظور و مقصود خاصی جمله را بیان کرده باشد. البته این شرط در احکام برگرفته از آیات و روایات محرز است، زیرا شارع و قانونگذار حکیم است و از روی عقل و اراده سخن می‌گوید. اما در مورد روایات، لزوم تقیه گاهی موجب کلی‌گویی و بیان مبهم احکام شده است. بنابراین برای تمسک به اطلاق روایت، باید عدم تقیه در بیان برایمان محرز شود.
- ۲- شارع در مقام بیان تمام جزئیات حکم برای عمل به آن باشد، نه در مقام تشریح اصل حکم. مثلاً وقتی خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «... أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الزَّيْبَ...»^۱ در این جمله «بیع» به طور مطلق حلال شده است. اما اگر شک کنیم که آیا حکم حلیت بیع، مقید به قید یا وصف خاصی شده یا متعلق به مطلق بیع است، نمی‌توان به اطلاق آن تمسک کرد، زیرا در اینجا شارع در مقام بیان قیود و اوصاف بیع نبوده، بلکه در صدد بیان اصل مشروعیت آن است.
- ۳- قرینه‌ای بر اینکه برای مطلق، قید «منفصلی» وجود دارد در دست نباشد. توضیح اینکه قید بر دو گونه است: متصل و منفصل. «متصل» قیدی است که همراه همان جمله بیان‌کننده مطلق می‌آید؛ همچون: «صَلِّ مَعَ الطَّهَّارَةِ». در این جمله قید «مع الطَّهَّارَةِ» متصل به «صَلِّ» آمده و اطلاق آن را مقید به طهارت کرده است. اما گاهی همین حکم این گونه بیان می‌شود: «صَلِّ» و پس از مدت زمانی برای توضیح بیشتر می‌گوید: «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْوَرٍ»^۲. چنان‌که می‌بینیم در این نحوه بیان، قید از جمله مطلق جدا و منفصل است. با آمدن جمله دوم، امر به اقامه نماز از اطلاق خارج می‌شود و نماز مقید به داشتن وضو و طهارت می‌گردد.

۱. سوره بقره، آیه ۲۷۵ (خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرد).

۲. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۳.

در صورت کامل بودن مقدمات حکمت، هرگاه در آیه و روایتی حکم بر موضوعی بار شده باشد و در عین حال شک کنیم که آیا حکم بر مطلق آن عنوان تعلق گرفته یا قیدی در کار است، باید جمله را حمل بر اطلاق کنیم. در متن زیر نمونه‌ای از برداشت فقهی از لفظ مطلق را از نظر می‌گذرانیم.

تطبیق فقهی

شیخ مفید درباره حرمت خوردن گوشت حیوانی که به دست غیر مسلمان ذبح شده است، می‌گوید:

وَقَدْ ظَنَّ قَوْمٌ أَنَّ ذَبَائِحَ أَهْلِ الْكِتَابِ حَلَالٌ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ».^۱
وَلَوْ كَانَتْ اسْمُهُ تَعْمُّ بِإِطْلَاقِهَا ذَلِكَ كُلُّهُ، لَأُخْرِجَ الذَّبَائِحُ مِنْهَا [تَقْيِيدًا] قَوْلُهُ جَلَّ اسْمُهُ: «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ...». وَقَدْ تَبَتَّ أَنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لَا يَرَوْنَ الشَّمِيَةَ عَلَى الذَّبَائِحِ وَلَا يَعْتَقِدُونَهَا فَرَضًا فِي مِلَّتِهِمْ وَلَا فَضِيلَةً.^۲

۱. سوره مائده، آیه ۵.

۲. مفید، محمد بن حسن؛ المقتعه، ص ۵۷۹؛ با تلخیص.

محمد بن محمد بن نعمان، ملقب به شیخ مفید رحمته الله علیه، از بزرگ‌ترین علمای شیعه و از نخستین فقهای برجسته پس از غیبت صغری (قرن ۴ ه.ق) محسوب می‌شود. وی علاوه بر فقه در کلام نیز صاحب نظر بوده است.

شیخ مفید در حوزه علمی بغداد تحصیل نمود، اساتید بزرگی همچون ابن قولویه قمی و شیخ صدوق را درک کرد و خود شاگردان بسیاری همچون شیخ طوسی، سیدمرتضی و سیدرضی را تربیت نمود که همگی از مفاخر علمای شیعه و اساتید علوم اسلامی به شمار می‌روند.

مفید از جمله علمایی بود که مورد توجه و عنایات خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع شد و توقیعات شریفی از جانب آن حضرت به وی رسید. حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در نامه‌ای که برای شیخ مفید نوشتند، شیخ را این‌گونه مورد خطاب قرار دادند که دقت در تعابیر آن گویای عظمت این عالم بزرگ است: «به برادر استوار و درست کردار و دوست رشید، شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان که خداوند، عزت و احترامش را مستدام دارد... سلام بر تو ای دوست با اخلاص در دین، و ای که به ما از روی علم و یقین اعتقاد داری...».

شیخ مفید، دارای آثار و تألیفات ارزشمندی است که به نقل شاگردش، شیخ طوسی، تعدادشان به دوست کتاب کوچک و بزرگ بالغ می‌شود. از میان این تألیفات مهم‌ترین اثر فقهی وی کتاب «المقنعه» می‌باشد. ارزش و اعتبار این کتاب به این دلیل است که الفاظ و عبارات آن از احادیث شریف ائمه علیهم السلام اخذ شده و از جمله نخستین کتب فقهی می‌باشد که در آغاز غیبت کبری به رشته تحریر درآمده است.

بیندیشید و پاسخ دهید

- ۱ عام و خاص را با ذکر مثال تعریف کنید.
- ۲ الفاظی را که دلالت بر عموم می‌نمایند، با ذکر مثال نام ببرید.
- ۳ در متن فقهی مرتبط با بحث عام و خاص، نحوه استدلال به عموم الفاظ برای استنباط حکم شرعی را بیان نمایید.
- ۴ مطلق و مقید را تعریف کنید.
- ۵ مقدمات حکمت را توضیح دهید.
- ۶ متن فقهی شیخ مفید را ترجمه کنید و نحوه استدلال به اطلاق لفظ را بیان نمایید.

درس نهم

اجماع

اگر یکی از هم کلاسی‌هایتان به شما بگوید که به دلیل مسافرت ضروری دبیرتان، امروز امتحان آن درس برگزار نمی‌شود ممکن است در حرف او شک کنید و برای خبردار شدن از درستی یا نادرستی آن به جست‌وجو پردازید. سپس اگر ببینید که میان دیگر هم کلاسی‌های شما در این خصوص اتفاق نظر وجود دارد احتمال اشتباه بودن کاهش می‌یابد. زیرا از این اتفاق نظر نتیجه می‌گیرید که این مطلب از سوی مدیریت مدرسه بیان شده است. آیا این روش عقلایی درباره احکام شرعی هم به کار گرفته شده است؟

چنین اتفاق نظری در چه صورتی معتبر خواهد بود؟

دله غیر لفظی (بُنی)


فصل دوم

در این فصل، از آن دسته از ادله اجتهادی سخن می‌گوییم که لفظی نیستند؛ یعنی منبع استنباط حکم در آنها برگرفته از الفاظ نیست. که عبارت‌اند از: اجماع و عقل.

اجماع در لغت یعنی اتفاق نظر، و در اصطلاح فقه شیعه عبارت است از «اتفاق نظر جمعی از علما که کاشف از رأی معصوم باشد.»
 توضیح اینکه اجماع در نظر شیعه با آنچه اهل تسنن پذیرفته اند، متفاوت است. بدین معنا که قوام اجماع از نظر شیعیان به آن است که رأی و نظر معصوم علیه السلام را کشف کند و برخلاف نظر اهل تسنن اجماع منبع مستقلی به حساب نمی آید.
 بنابراین در فقه شیعه تنها اجماع و اتفاق نظری حجت محسوب می شود که نظر معصوم علیه السلام را برای ما کشف کند.

در خصوص این سخن شیخ انصاری که دربارهٔ رابطهٔ اهل سنت با اجماع می گوید: «هُمُ الْأَصْلُ لَهُ وَ هُوَ الْأَصْلُ لَهُمْ»^۱، بیندیشید.

بیندیشیم



حجیت اجماع

با توجه به تعریفی که از اجماع به دست آوردیم، نتیجه می گیریم که حجیت اجماع ناشی از کاشف بودن آن از رأی معصوم علیه السلام است.
 بنابراین اجماع یکی از راه هایی است که به وسیلهٔ آن می توان رأی معصوم علیه السلام را به دست آورد. به عبارت دیگر، همان گونه که مثلاً «تواتر» طریق رسیدن به سنت است، اجماع نیز همین نقش را ایفا می کند؛ با این فرق که خبر متواتر ناقل عین سخن معصوم علیه السلام است و از این رو دلیل لفظی محسوب می شود، اما اجماع بیانگر نظر و رأی معصوم علیه السلام می باشد و از این جهت آن را دلیل غیر لفظی یا «دلیل لُئی» می خوانیم. بنابراین چنان که گفتیم اجماع از نظر شیعه دلیل مستقلی به حساب نمی آید.

۱. انصاری، مرتضی؛ فرائد الاصول (رسائل)، ج ۱، ص ۱۸۴.

یکی از دلایلی که برای حجّیت اجماع غیر کاشف از قول معصوم بیان شده، این روایت منقول از رسول اکرم ﷺ است: «إِنَّ أُمَّتِي لَا تَجْتَمِعُ عَلَيَّ ضَلَالَةً»^۱. درباره اعتبار این روایت و نقدهایی که بر آن شده است تحقیق کنید.



اقسام اجماع

اجماع بر دو قسم است :

الف) اجماع محصّل : به اجماعی گفته می شود که فقیه به وسیله تتبع در آرای فقها و فتاوی آنها تحصیل کرده و شخصاً به دست آورده باشد.

ب) اجماع منقول : برخلاف اجماع محصّل، در این نوع از اجماع، فقیه شخصاً فتاوی مجمعین را ندیده است، بلکه فقیه دیگری که اجماع را تحصیل کرده، وجود چنین اجماعی را نقل کرده است و او به استناد این اجماع نقل شده فتوا می دهد. اکثر فقها به اجماع های نقل شده از فقیهان متقدم؛ یعنی بزرگانی که در زمان شیخ طوسی و پیش از ایشان می زیسته اند اعتماد می کنند. زیرا این فقها نزدیک عصر ائمه علیهم السلام زندگی می کرده اند و با توجه به دقت فراوانی که در پیروی از روایات داشته اند، بسیار بعید می دانند که آنان سخنی بدون استناد به روایتی از معصوم علیهم السلام گفته باشند.

تطبيق فقهی

شیخ طوسی در کتاب «الخلاف» درباره وجوب ذکر صلوات بر رسول خدا ﷺ و خاندان آن حضرت در تشهد نماز، می گوید :

الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَرَضٌ فِي التَّشَهُدَيْنِ، وَرُكْنٌ مِنْ أَرْكَانِ الصَّلَاةِ، وَبِهِ قَالَ الشَّافِعِيُّ فِي التَّشَهُدِ الْآخِرِ. دَلِيلُنَا: إِجْمَاعُ الْفِرْقَةِ وَطَرِيقَةُ الْأَخْتِيَاطِ لِأَنَّهُ لَا خِلَافَ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ أَنَّ صَلَاتَهُ

۱. قزوینی، محمد بن یزید؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۲.

ماضِيَةً وَ لَمْ يَدُلْ دَلِيلٌ عَلَى صِحَّتِهَا إِذَا لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ. وَ أَيضًا قَوْلُهُ تَعَالَى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۱. وَ هَذَا أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ يَفْتَضِي الْوُجُوبَ وَ لَا مَوْضِعَ أَوْلَى مِنْ هَذَا الْمَوْضِعِ.

فَإِنْ قِيلَ: هَذَا أَمْرٌ يَفْتَضِي وَجُوبَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِ دَفْعَةً وَاحِدَةً، وَ كَذَلِكَ نَقُولُ لِأَنَّهُ يَجِبُ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ مُسَلِّمٍ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ - عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ - فِي عُمْرِهِ مَرَّةً وَاحِدَةً؛ فَلْنَا: قَدْ سَبَقَهُ الْإِجْمَاعُ، فَإِنَّ الْأُمَّةَ بَيْنَ قَائِلَيْنِ: قَائِلٌ يَقُولُ بِوُجُوبِ الصَّلَاةِ عَلَيْهِ وَ لَا مَوْضِعَ يَجِبُ ذَلِكَ إِلَّا فِي التَّشْهُدِ. وَ قَائِلٌ يَقُولُ: لَا تَجِبُ أَصْلًا. فَاخْتِطَا. فَاخْتِطَا قَوْلُ نَائِلِ خُرُوجِ عَنِ الْإِجْمَاعِ. وَ الصَّلَاةُ عَلَى آلِ النَّبِيِّ فِي التَّشْهُدِ وَاجِبَةٌ. وَ قَالَ أَكْثَرُ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ: أَنَّهُ سُنَّةٌ. دَلِيلُنَا: إِجْمَاعُ الْفُزُوقَةِ وَ طَرِيقَةُ الْإِخْتِطَا. وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ صَلَّى صَلَاةً لَمْ يُصَلِّ فِيهَا عَلَيَّ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي لَمْ تُقْبَلْ مِنْهُ»^۲.

تاریخ فقه



محمد بن حسن طوسی مشهور به شیخ طوسی از فقهای قرن پنجم هجری قمری است. وی در خراسان متولد شد و در جوانی برای طی مدارج علمی به بغداد سفر نمود. او در محضر علمای بنامی همچون شیخ صدوق، شیخ مفید و سید مرتضی پرورش یافت و به عنوان مرجع عالم شیعه شناخته شد. شاید در همه اعصار شیعه، کمتر فقیهی به تأثیرگذاری و نقش آفرینی شیخ طوسی در عالم فقه بتوان یافت. بیهوده نیست که به او لقب شیخ الطائفة داده اند. او مؤسس حوزه هزار ساله نجف، مؤلف دو کتاب از «کتب اربعه»، سه کتاب از کتب اولیه رجالی، تربیت کننده صدها فقیه شیعه و سنی و مصنف جامع ترین کتابهای فقهی و اصولی تا آن زمان است.

۱. سورة احزاب، آیه ۵۶.

۲. الدارالافتی، سنن؛ ج ۱، ص ۳۵۵.

عظمت شیخ موجب شد تا صد سال پس از وفات وی، همچنان تنها مرجع علمی حوزه‌های شیعه باقی بماند.

از مهم‌ترین آثار ماندگار شیخ طوسی می‌توان از «المبسوط» و «الخلاف» در فقه، «العُدّه» در اصول فقه، «التبیین» در تفسیر و «الاستبصار» و «التهذیب» در حدیث نام برد.

بیندیشید و پاسخ دهید

- ۱ اجماع را تعریف کنید.
- ۲ اقسام اجماع را نام ببرید و تعریف کنید.
- ۳ متون فقهی موجود در این درس را ترجمه و مواردی را که به اجماع استناد شده است بیان کنید.